

طنز در اشعار حافظ

علی خوشه چرخ آرائی

برگزیده است که مانند بیان شاعرانه او تازگی دارد. حافظ آزرده حال بیشترین غزل‌های آبدار خود را در مبارزه با ریاکاری و عوام‌فریبی و بالحنی نیش‌دار و گزند بیان داشته است، لحن حافظ، لحنی است، شیرین و هنرمندانه اما گزنده و آمیخته با شرنگ طعنه و انتقام، لحن طنز که در برخی ابیات رنگ پر خاش به خود می‌گیرد، در حقیقت تظاهر شخصیت دلیر اوست زیرا که در لحن عنادی نوعی ضعف و کم ظرفیتی است.

طنز و معانی آن

طنز در لغت به معنای «افسون کردن» مسخره کردن، طعنه زدن، سرزنش کردن، برکسی خندیدن، عیب کردن، لقب کردن، سخن به رمز گفتن، به استهزاء از کسی سخن گفتن و ناز کردن آمده است. (۱) «سارتر» می‌گوید: طنز با نیشخندی کتابی و استهزا آمیز که آمیخته از جنبه‌های مضحک و غیرعادی زندگی است. پای را از جاده شرم و تملک نفس بیرون نمی‌نهد و همین گفته مرز امتیاز طنز از هزل و هجو است» (۲)

آرین پور در تعریف طنز می‌نویسد: طنز عبارت از روش ویژه‌ای در نویسندگی است که ضمن دادن تصویر هجو آمیزی از جهات منفی و ناجور زندگی، معایب و مفاسد جامعه و حقایق تلخ را به صورت اغراق آمیز، یعنی زشت‌تر و بدترکیب‌تر از آنچه هست نمایش می‌دهد تا صفحات و مشخصات آن روشن‌تر و نمایان‌تر جلوه کند و تضاد عمیق وضع موجود با اندیشه یک زندگی عالی مألوف آشکار

شاعران و دانشمندان به عینه می‌دیدند که خون و مال و آبرو و حیثیت مردمان از دیدگاه زمامداران بشری ارزش و اعتبار ندارد. لذا، ناگزیر به عکس‌العمل می‌شوند و با طنز ذابیل اخلاقی و فساد و تباهی آنان را آشکار و مورد سرزنش و نکوهش قرار می‌دادند، لهذا، اغلب طنزها، نمایشگر فساد اخلاقی و خدانشناسی طنز و هجو شدگان است که هر اثر گوشه‌ای از مفاسد اجتماعی و اخلاقی آن روزگاران را به بهترین وجه می‌نمایاند. طنز مولود هوس‌های زشت طنزپردازان، در جهت خوار شمار ارزش‌های دیگران نیست بلکه تلاش روشنفکرانه و متعهدانه‌ای است در جهت ایجاد انگیزه و تفکر در مردم بی تفاوت و کم‌فرهنگ تا بهتر بیندیشند و ناهنجاری‌های رایج در جامعه را تشخیص دهند. بنابر این، در جوامع تحت استبداد و ستم، آثار طنز آمیز نمودار غایت دین‌داری و خیرخواهی و مردم دوستی طنزپردازان است تا کارگزاران گستاخ و شوخ چشم دنیا دوست و خدانشناس به خود آیند و ستم و مردم‌فریبی نکنند. از سوی دیگر، بزرگترین و نامدارترین چهره عالم‌تاب آسمان ادب فارسی، حافظ است. در خصوص جایگاه و نقش طنز در اشعار حافظ باید گفت که لحن طنز حافظ همراه با گزند و تلخی و توأم با نیشخند و کنایه آمیز است و در آن مایه‌هایی از خیرخواهی و اصطلاح طلبی دیده می‌شود و گویی حافظ پس از سیف و ابن‌یمین بارندی و هشیاری و فرزانیکی خویش شیوه‌های تازه برای مبارزه با نابسامانی و بد اخلاقی‌های جامعه

در این مقاله کوتاه با عنوان «طنز در اشعار

حافظ» به پاره‌ای از ابیات لسان‌الغیب که

آمیزه‌های طنز در آنها نمایان است، اشاره

می‌شود. شایان ذکر است سخن

نویسنده موقعی تمام بود و

استفاده خواننده کامل، که در این نوشته ولو به

اختصار فضای اجتماعی و دگرگونی‌های

سریع سیاسی زمان حافظ بیان می‌شد.

دو دیگر آن که، می‌بایست اشعار مدحی حافظ

از بعضی از حاکمان زمان مثل شاه شجاع و

دیگران ذکر می‌گردید تا سخن از اتهام یک

سویه‌گویی مبرا می‌شد.

سوم آن که، لازم بود با توضیح بعضی از

واژگان از کلام پر ابهام حافظ

رمزگشایی می‌شد.

با این همه امید است به خواست نویسنده این

نوشته کمکی باشد تا ارزش‌هایی همچون

سلامت و راستی و درستی بماند و کژی و

پستی وردابیل نیاید.

گردد. مبنای طنز بر شوخی و خنده است و این خنده، خنده شوخی و شادمانی نیست، اشاره و تنبیه اجتماعی است که هدف آن، اصلاح و تزکیه است نه ذم و مردم آزاری، و هر چه مخالفت نویسنده و بغض و کینه او نسبت به حوادث شدیدتر و قوی تر باشد به همان نسبت طنزکاری تر و دردناک تر است (۳)

معادل انگلیسی طنز Satire و واژگان هم خانواده آن Satirist (طنز پرداز) Satiric (طنز آمیز) و Satirize کسی را (به طنز کشیدن) هستند. (۴)

چرخ برهم زخم ار غیر مرادم گردد
من نه آمم که زبونی کشم از چرخ فلک (۵)

شیراز زمان حافظ به راستی وضعی بی مثال دارد، آب و هوایش ذوق پرور است؛ کسی در غوغای زندگی احوال کس نمی پرسد؟ بر دل ها، گرد ستم و جفاپیشگی نشسته است؛ آسمان کشتی ارباب هنر می شکند و ساز طرب برجا نمی گذارد، نه کس را درمان دلی مقصود است نه دردمندی را درد دینی مشهود. مروت نامی بی نشان شده است. از غبن سالوسیان اهل معنی را جز سوز دل، اشک روان، آه سحر و ناله شب تعصبی نمانده است. دیگ سینه ها از نهفتن دردهای نگفتنی در جوش است: فلک زمام

مراد؛ به مردم نادان سپرده است، قاطعان طریق به تاراج قوافل دل و دانش مشغول گشته اند. آن چه بر طرف بوستان می گذرد، سموم بیداد است که بلبان را نیز در موسم گل خاموش گردانیده است.

چنگ و عود در تقریر دل نشین خویش مردم را به ترک باده می خوانند. نه امنی پیداست نه عیشی مهیا، سراسر تاراج خزان است، و سست بنیانی قصر امل. اگر صافی بوده است جمله در دامیز گشته مردم ماتمزه را داعیه سور نمانده است. از کران تا به کران لشکر ظلم است. پری ستیزان در این قحط سال و فارغ از جلوه گری نهفته اند، دیوان کرشمه حسن آغاز کرده اند. شدت فتنه ها صاحب دلانی که هزاران زخم بر جگر دارند و مجال آه نمی یابند و به یاد آخرالزمان انداخته است. زندگی همچون بیابانی درشت ناک به نظر می رسد که پیچ و خم راه بی نهایت آن وحشت زا است. زنگ غم آینه دل

مهربانان را مکدر کرده است. در چنین ایام فتنه انگیزی که گذرگاه عافیت تنگ است و زمان همچون چشم صراحی خون ریز و حتی نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل، زیرکان را صعب روزی بوالعجب کاری پریشان عالمی نصیب شده است تا بر تاریکی های آن محیط هراسناک به دور از تعصب های جاهلانه و فرومایگی های دروغ و آز، فروغ بریزد. (۶)

حافظا عشق و صابری تا چند

ناله ی عاشقان خوش است بنال (۷)

حافظ زندگی اطراف خود را انباشته از شرارت ها، ناپاکی ها، بدجنسی ها، ریاکاری ها

□ ناله های مرموزی که از ژرفای فضاهای شاعرانه وی برمی خیزد و بایک سلسله تداعی های اجتماعی در تمام ابعاد و سطوح زندگی مردم طنین می افکند، نمایان گر تأثیرات درد انگیز اوست که از تامل در رویدادهای ظلم آمیزی که شرف و تقوار الگدکوب شهرت و شهوت و مال ساخته است.

وتوهین هایی می بیند که انسانها نسبت به یکدیگر
روا می دارند.

ریای زاهد سالوس جان من فرسود

قدح بیار و بنه مرهمی بر این دل ریش (۸)

برای او هم که از منبع عشق وضو ساخته و در عشق و عاشقی و عشق ورزی شهره عام و خاص و شهر شده است، هرگز دیدگانش توان و قاب رویت ناپاکی ندارند و هیچ گاه چشمان زیبایش را بر دیدن نمی آلود. و یاد بوستان و احباب در عمر و مال کوتاهی روانمی دارد. وفا کردن توأم با ملامت است و وسوسه های اهریمن در کمین مسیر پرتلاطم عشق اند و در مسیر پرسنگلاخ آن از هر جانب تارهای سنگین تنیده شده اند تا روح آزادگان را گرفتار و اسیر خویش گردانند.

چنین که همه سو دام راه می بینم

به از حمایت زلفت مرا پناهی نیست (۹)

مرغ زیرک به در خانقه اکنون نبرد

که نهاده ست به هر مجلس و عطفی دامی (۱۰)

این گونه زندگی با تمام صور و جلوات متعدده اش مورد تفکر منطقی و دیدگاه همه جانبه و تمام عیار او قرار می گیرد

از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت

عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی (۱۱)

رویت و مناظره ژرف و پندآموز او که برگرفته از مطالعات شگرف و عظیم و وسیع اوست، نیرو و توان سنجیدن و آشکار ساختن دلایل را در کتلوکار و جست و جو مسایل اجتماعی و ملاحظه تناقض های موجود در درون همیشه بیدارش،

بیدارتر می کند

همای گو مفکن سایه ی شرف هر گز

در آن دیار که طوطی کم از زغن باشد (۱۲)

بسیار زود همه بزرگان دوره و عصر خود را شبیه به هم می یابد، «گروهی که قدرت را وسیله برای خفه کردن به کار می گیرند. و دین را دامی برای فریب دادن» (۱۳) در آغاز می کوشد که از این خلاف آمد عادت رندانه کام بجوید، اما به هر سو می رود جز وحشت او را نمی افزاید، بدین سان دلهره های رعشه آور تردید و سرخوردگی های شراره های طغیان و سرکشی را از بن دندان جان وی می رویاند. (از ننگ چه گویی که مرا نام زنگ است

از نام چه پرسى که مرا ننگ ز نام است (۱۴)

به جای گوشه گیری و تنهایی وجود و هستی او را از عطش مبارزه لبریز و آکنده می سازد

عاشق از قاضی نترسد می بیار

بلکه از یرغوی دیوان نیز هم (۱۵)

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست

که به پیمانہ کشی شهره شدم روز الست (۱۶)

و از وی عاشقی دردی کش می سازد که

رنگ تزویر پیش وی نبود

شیر سرخ است وافعی سیه است (۱۷)

زند عافیت سوزی که از عالی مشربی منت سدره و طوبی زپی سایه نکشد، صحبت حور را عین قصور و کوتاهی پندارد و برای حفظ آبروی فقر و قناعت به داده، الهی رضایت دهد و از شاه و گدافارغ آید، بر دنیا و مافیها چار تکبیر زند تا از هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد ماند و دولت فقر را از خدا به دعا و انابه خواهد

دولت فقر خدایا با من ارزانی دار

کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است (۱۸)

اما افسوس و هزاران افسوس که او جز شمشیر فریاد، سلاحی دیگر در دست ندارد

عدو چو تیغ کشد من سپر بیندازم

که تیغ ما به جز از ناله ای و آهی نیست (۱۹)

ناله های مرموزی که از ژرفای فضاهای شاعرانه وی برمی خیزد و بایک سلسله تداعی های اجتماعی در تمام ابعاد و سطوح زندگی مردم طنین می افکند، نمایان گر تأثیرات درد انگیز اوست که از تامل در رویدادهای ظلم آمیزی که شرف و تقوار الگدکوب شهرت و شهوت و مال ساخته است.

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد

که می حرام ولی به ز مال اوقاف است (۲۰)

ربا حلال شمارند و جام باده حرام

زهی شریعت و دانش زهی طریقت و کیش (۲۱)
حافظ این سان خواننده شعر زیبای خویش را در جریان رازها و اسرار درون پرده قرار می دهد و به او یاری می رساند تا برای حفظ موجودیت خود محیط اطرافش را که با عوامل جانکاه غیر، قابل ادراک

احاطه شده است، شناسد تا خویش را از مرداب غم گونه و غم انگیز که سودجویان حاکم بر سرنوشت وی با تزویر سر راهش قرار داده اند نجات دهد.

حافظم در مجلس و دردی کشم در محفل
بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می کنم (۲۲)
صراحی می کشم پنهان و مردم دفتر انگارند
عجب گر آتش این زرق در دفتر نمی گیرد (۲۳)
گریزهای تند و هنرمندانه ای که گاه در کنار
ابیات عاشقانه و عارفانه یک غزل به مسایل سیاسی
و اجتماعی زمانش می زند شعر او را از شمار
غزل های تجملی و تفتنی خارج ساخته و به صورت
یک حره لازم برای زندگی درآورده است.

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد
تواهل دانش و فضلی همین گناهت بس (۲۴)
حافظ این حال عجب با که توان گفت که ما
بلبلانیم که در موسم گل خاموشیم (۲۵)
مردم عصر وی رنج می برند بدون آنکه واژه هایی
برای بیان رنج های خود بیابند و یا فریادی برای
پژواک دردهای درونی خود برکشند و نمایشگر این
زندگی رنج آمیز می شود.

حافظ زغم از گریه نپرداخت به خنده
ماتم زده را داعیه ی سور نمائندست (۲۶)

طنز آمیز، صوفی شهربین که چون لقمه ی شبهه
می خورد/ پاردمش دراز باد آن حیوان خوش
علف (۳۰)/ یار دلدار من از قلب بدین سان شکند/
ببرد زود به سرداری خود پادشاهش (۳۱)

آهنگ و لحن طنز آمیز حافظ که در برخی ابیات
رنگ پر خاش به خود می گیرد، در حقیقت تظاهر
شخصیت دلیر و دریادل اوست، زیرا اگر در لحن
عتادی نوعی ضعف و کم ظرفیتی باشد، در استهزاء،
استحفاف و تحقیر نسبت به موارد استهزاء مستتر
است (۳۲). این لحن خاص که از ابزار محدود
واژه ها، دنیایی نامحدود و مبهم پیش نظر مجسم
می کند، در شعر حافظ بی شباهت به معجزه نیست،
اعجازی در جهت جان بخشیدن به واژه ها و تصاویر
شاعرانه ای که شهود هنری و اجتماعی شاعرانه را
بر پایه ادراک به وسیله و رمز علامت قرار می دهد.
نظیر آن چیزی که «کروچه» آن را ابلاغ یا انتقال
می خواند (۳۳)

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه ی حسن
بسوخت دیله ز حیرت که این چه بوالعجبی ست (۳۴)
طرزی که منعکس کننده تجارب یک نسل و
نمایانگر ابعاد گوناگون زندگی آنان از نقطه نظرهای
خاص است.

□ حافظ به تعریض و کنایه،
در ماندگی محتسب را می نمایاند و
تشنگی او را برای تحصیل سلطنت
جابرانه ای که موجب از هم
گسیختن همبستگی های معنوی
می گردد به سخره می گیرد.
صوفی ز کنج صومعه در پای خم نشست
تا دید محتسب که سبوی کشد به دوش



ز آستین طیبیان هزار خون بچکد
گرم به تجربه دستی نهند بر دل ریش (۳۵)
بیا که خرقه ی من گرچه رهن می کله هاست
ز مال وقف نبینی به نام من درمی (۳۶)
نشان دادن شگفتی های گناه آلود و فساد آمیزی که
نفرت شاعر آن ها را در دانگیزتر ساخته است تا همه

از روشنفکرین آنان تا محروم ترین شان را انتخاب
می کند.
به بانگ چنگ بگویم آن حکایت ها
که از نهفتن آن دیگ سینه می زد جوش (۳۹)
لحن و آهنگی شیرین و هنرمندانه اما گزنده و تلخ
و عجین شده به شرنگ طعنه و انتقام، لحنی

حافظ همچون جامعه عادت نکرده است اعتراض
کسی را بی پرده بشنود، به پرده پوشی مایل
است (۲۷) و شوخی حافظ که آب حیوان از منقار
بلاغت می چکد (۲۸) و کلک شکر خای خود را
طوطی خوش لهجه می شناسد لحنی برای نشان
دادن بی رسمی ها و ایجاد رابطه منطقی با توده مردم

عواملی که به رذیلت‌ها امکان بروز می‌دهند شناخته شوند و رسوا و آشکار گردند.

دانی که چنگ و عود چه تقریر می‌کنند
پنهان خورید باده که تکفیر می‌کنند (۳۷)
گویند رمز عشق مگویند و مشنود
مشکل حکایتی است که تقریر می‌کنند

حافظ این گونه به شعر ارزشمند خود که یک بخش غیر قابل انکار در زندگی اوست، امکان عمومی شدن و فراگیری و گسترش می‌دهد

دی می‌شد و گفتم صنما عهد به جای آر
گفتا غلطی خواجه در این عهد وفا نیست (۳۸)

حافظ با ترسیم لحظاتی از حرکت درونی و برونی اجتماعی اش اندیشه‌های تازه‌ای در ذهن خواننده شعر خود برمی‌انگیزد تا همگان بدانند مردم هرگز آن گونه ریاکار، شریر، بدذات و بی‌عظوفت نبوده‌اند

یاری اندر کس نمی‌بینم یاران را چه شد
دوستی کی آخر آمد دوست داران را چه شد
کس نمی‌گوید که یاری داشت حق دوستی
حق شناسان را چه حال افتاد و یاران را چه شد
شهر یاران بود و خاک مهربانان این دیار
مهربانی کی سر آمد شهر یاران را چه شد
زهره سازی خوش نمی‌سازد مگر عودش بسوخت
کس ندارد ذوق مستی می‌گساران را چه شد (۳۹)
او به خواننده شعرش فرصت می‌دهد پیرامون وقایعی که جان شاعر را به محنت کشیده است به تامل پردازد و ضمن کاوش در قلمرو اندیشه‌های او، حادثه‌های شگفت‌انگیز و خلاف انتظاری که اعتراض شاعر را موجب شده است بر احوال و اوضاع زندگی خود رجوع دهد و به قیاس و نتیجه‌گیری برخیزد.

(عمران باد و مراد، ای ساقیان بزم جم
گر چه جام ما نشد پر می‌به دوران شما) (۴۰)
در آستین مرقع پیاله پنهان کن
که همچو چشم صراحی زمانه خون ریز است (۴۱)
حافظ با نیشخندی کنایه آمیز و توأم با مرو مرارت و تلخی، شعور معنوی خویش را در روح و شعور معنوی خواننده شعرش جریان می‌دهد و با تبدیل دورنگی‌ها، تزویرها و مصائب زندگی به آثار هنری، مردمان را به منشأ آن عوامل یأس‌انگیز و زندگی بر باده، و قوف می‌دهد.

حافظ به خود نپوشید این خر قه‌ی می‌آلود
ای شیخ پاک دامن معذور دار ما را (۴۲)
گاه در یک غزل تنها یک مصراع یا یک بیت است که خواننده را به عصر حافظ مقرون می‌سازد و تحسیر و تأسف و عبرت او را موجب می‌شود
دلم گرفت ز سالوس و طبل زیر گلیم
به آن که بر در میخانه بر کشم علمی (۴۳)
زیرکی را گفتم این احوال بین خندید و گفت:

□ عوامل ناامیدکننده‌ای که در عهد وی موجب پوچی و هیچی و هرج و مرج می‌گردد. کم نیست، سعی او بر این است که با کلمات به

تشخیص و ترسیم این عوامل پردازد.

صعب‌روزی بوالعجب کاری، پریشان‌عالمی (۴۴)
عوامل ناامیدکننده‌ای که در عهد وی موجب پوچی و هیچی و هرج و مرج می‌گردد. کم نیست، سعی او بر این است که با کلمات به تشخیص و ترسیم این عوامل پردازد و شخصیت، اندیشه و حرف‌های عاملان تباهی و ستم را برای همگان قابل رویت و شنیدن گرداند. استبداد و خود رایی محتسب که منشأ بیداد است اولین و مهمترین هدفی است که آماج تیرهای طعنه و تحقیر وی قرار می‌گیرد. محتسبی که ممسک و بدزبان است و بر خشم خویش توانا نیست (۴۵)
اما با تظاهر به دین‌داری عوام‌فریبی می‌کند و می‌خواهد این گونه همبستگی خود را با عموم مردم استوار کند و فرمانروایی خویش را که در واقع وسیله، سودجویی اوست به شکل قوانین غیر قابل تغییری درآورد.

به آب دیده بشویم خر قه‌ها از می
که موسم و رع روزگار پرهیز است (۴۶)
این محتسب که خود را پاسدار قوانین شرع می‌خواند، آن چنان مست ریاست که پنهان سبب به دوش می‌کشد و پیوسته در طلب عیش مدام است و با وجود این در رندی و باده‌نوشی به میزانی خام و ناتمام است که این قدر نمی‌داند. جنس خانگی باشد همچو لعل رمانی (۴۷)

حافظ به تعریض و کنایه، در ماندگی محتسب را می‌نمایاند و تشنگی او را برای تحصیل سلطنت جابرانه‌ای که موجب از هم گسیختن همبستگی‌های

معنوی می‌گردد به سخره می‌گیرد.

صوفی ز کنج صومعه در پای خم نشست

تا دید محتسب که سبو می‌کشد به دوش (۴۸)

حافظ محتسب را تزویرگری می‌داند که برای حفظ موقعیت خود از جماعت مردم و حقایق راستین دین و ایمان بریده، در خلأ وحشتناکی از وسوسه‌های نفس گرفتار شده است. تلاش او برای خویشتن است (۴۹) و تمام اصول را برای تأمین منافع خویش از شکل واقعی انداخته است.

باده با محتسب شهر نوشی هیهات

بخورد باده ات و سنگ به جام اندازد (۵۰)

پیران طریقت هم که در عصر حافظ دور از اخلاق مرسوم روزگار خویش نیستند، از دید دقیق وی مخفی نمی‌مانند آنان را باطنز و طعنه رسوا می‌کند و اهل درد را برای مقابله با آن تشجیع می‌نماید.

دوش از مسجد سوی می‌خانه آمد پیر ما

چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما (۵۱)

ما مریدان روی سوی قبله چون آریم، چون

روی سوی خانه‌ی خممار دارد پیر ما

در دیدگاه و اشعار حافظ نقد صوفی آن قدر خوار و بی‌مقدار گشته است که آن را به جامی بر نمی‌گیرند و او را مستوجب آتش می‌دانند.

من این مرقع رنگین چو گل بخواهم سوخت

که پیر باده فروشش به جرعه‌ای نخرید (۵۲)

خانقاه هم از پلیدی و خبث وجود اینان از رزق لباس و دل سیه‌اند، روحانیت خود را از دست داده بود و دیگر اسرار عشق بازی در آن نمی‌گنجید. این گروه همچون حیوانی خوش‌علف به خوردن لقمه، شبهه مشغول‌اند و نه تنها دل مریدان را به وعده‌های بی‌سرانجام می‌فریبند بلکه با اهل راز نیز، شعبده آغاز می‌کنند.

بیشان زلف و صوفی را به پایکوبی و رقص آور
که از هر رقعه‌ی دلکش هزاران بت بیشانی (۵۳)
حافظ از کار واعظ شحنه شناس و زاهد ظاهر پرست به گونه‌ای دیگر پرده برمی‌دارد.

برو به کار خود ای زاهد این چه فریاد است

مرا افتاد دل از ره تو را چه افتاد ست (۵۴)

واعظان این چنینی، خود عیب‌رندان می‌کنند و خار سلامت در راه عاشقان می‌افکنند، ریا و ربا حلال می‌شمارند و جام باده حرام و با انکار می‌و جام و عجب علم و زهد دروغین خویش را در نظر مریدان از اسباب طرب محروم جلوه می‌دهند اما چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر را انجام می‌دهند.

واعظان کاین جلوه در معراب و منبر می‌کنند

چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند (۵۵)

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس

توبه فرمانروایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند

گویا باور نمی‌دارند روز داوری

کاین همه قلب و دغل در کار داور می کنند
حافظ این گروه را بی خبرانی می خواند که از سر
درون، بویی نبرده اند و از عشق و ماورای عشق و
حقیقت آن بی وقوف اند.

ترسم این قوم که بر درد کشان می خندند
در سر کار خرابات کنند ایمان را (۵۶)

و گرنه قرآن عظیم را دام و مهلکه مطامع شوم
خویش نمی ساختند و از سر منبر با شاهدان شیرین
کار شیرازی به نظر بازی و کرشمه نمی پرداختند.

این تقویم تمام که با شاهدان شهر
ناز و کرشمه بر سر منبر نمی کنم (۵۷)

و مهر شحنه شیراز را به منظور شرب الیهود
خویش به دل نمی گرفتند، چنین بوالفضولان
گمراهی را در قالب طنز مورد طعنه و نکوهش قرار
می دهد.

عیب زندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت (۵۸)

من اگر نیکم و گریه تو برو خود را باش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

نامیدم مکن از سابقه ی لطف ازل

تو پس پرده چه دانی که چه خوبست و که زشت
نه من از پرده ی تقوا به در افتادم و بس

پدرم نیز بهشت عدن از دست بهشت

در چنین اجتماعی که تباهی و سستی از در و دیوار
می بارد و هرج و مرج و پر آشوبی همه جا را فرا گرفته
است، حافظ شیرین سخن هم رنگ جماعت
نمی شود و خویشتن را به دست آن موجی نمی سپارد
که اقلیت مرفه جامعه را با خودش می برد، بلکه
جانب اکثریتی را می گیرد که به قول سارتر طفیلی
طبقه و نژاد ستمگرند، او حامل نیروی جمع و
سخنگوی قاطبه مردم می گردد تا تمام منع ها و
بازداشت ها را از میان بردارد.

بود آیا که در می کنده ها بگشایند

گره از کار فرو بسته ما بگشایند (۵۹)

در میخانه بیستند خدایا مپسند

که در خانه ی تزویر و ریا بگشایند

اگر از بهر دل زاهد خود بین بیستند

دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند

یکی از مهمترین وسایل و حربیه های حافظ در
مقابله با دین ورزان ریایی ستایش «شراب» و تظاهر
به باده نوشی است.

بر در میخانه رفتن کار یک رنگان بود

خود فروشان را به کوی می فروشان راه نیست (۶۰)

آن تلخ وش که صوفی «ام الخبائش» می خواند و
زاهد با انکار آن برای خویشتن کسب شرف و
معنویت می کند. در نزد حافظ علیرغم صوفی و
زاهد، مقامی بس شگفت دارد.

(من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می

زاهدان معذور داریم که اینم مذهب است) (۶۱)

یکی از مهمترین وسایل و

حربیه های حافظ در مقابله با

دین ورزان ریایی ستایش «شراب» و

تظاهر به باده نوشی است

بر در میخانه رفتن کار یک رنگان بود

خود فروشان را به کوی می فروشان راه نیست

چنین شرابی را جز در خرابات طریقت نمی توان
خرید، خراباتی که گدایی در آن، طرفه آکسیر است و
خدا یار خراباتیان است و در آن جز به شرط ادب قدم
نتوان نهاد، زیرا نور خدا از در و دیوارش در تجلی
است و به همین سبب گدای خرابات را بر ملک
الحاج رجحان است.

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو

خانه می بینی و من خانه خدا می بینم (۶۲)

و در نگاهش، خرابات با بهشت عدن هم سنگ و
هم طراز است.

بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما به میخانه

که از پای خمت یکسر به حوض کوثر اندازیم (۶۳)

ضمن آن که خم شراب به مانند بیت الله الحرام
مقدس و گرامی است و حافظ آرزوی طواف برگرد
آن را می نماید.

گرد بیت الحرام خم حافظ

گر نمیرد به سر پیوید باز (۶۴)

حافظ که از ریای زهد فروش گران فروش و گران
جان به فغان آمده، به چنین میخانه ای ره می جوید تا
مال خویش را از پیش بینی بپرسد.

به پیر می کنده گفتم که چیست راه نجات؟

بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن (۶۵)

و بدین سان نقد دل خویش را صرف باده می کند
تا نفس خود پرستی و تزویر را که در واقع همان
ریاکاری و عجب ناشی از زهد دروغین صوفیان و
زاهدان است به آب فرو شوید.

به می پرستی از آن نقش خود بر آب زدم

که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن (۶۶)

و آشکارا بگوید

جام می گیرم و از اهل ریا دور شوم

یعنی از اهل جهان پاکدلی بگزینم (۶۷)

و رهایی بخش و نجات دهنده، چنین شرابی را به
میزانی ضروری بدانند که فریاد بردارد.

تا ابد بوی محبت به مشامش نرسد

هر که خاک در میخانه به رخساره نرفت (۶۸)

حافظ این چنین با تزویر گران می ستیزد و بت
توده ها می گردد نه نوکر حامیان هنر.

با نگاهی ژرف به غزلیات حافظ به این نکته
می رسیم که حافظ اساس معتقداتی که به شیخ

وصوفی امکان سودجویی و مردم آزاری می داد به
بازی گرفت و این آلوده دامنان را که با حدیث حول

قیامت موجب نومیدی و وحشت انسان از خدا
می شدند (۶۹) دست انداخت و با افسانه شمردن

جنگ هفتاد و دو ملت به ریش آنان خندید.

زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست

تا در میانه خواسته ی کردگار چیست (۷۰)

به خلدم دعوت ای زاهد مفرما

که این سیب زنفخ ز آن بوستان به (۷۱)

حافظ برخلاف مدعیانی که منع عشق می کردند،
بی محابا فریاد می زند:

ما مرد زهد و توبه و طامات نیستیم

با ما به جام باده ی گلگون خطاب کن (۷۲)

عذرهای غیر موجه و غیر قابل پسندی که برای
موجه جلوه دادن لهو و لعب خویش برمی شمرد،

هم طعنه و نیشخند او را متوجه زهد ورزان ریایی
می کند و هم منابع مورد اعتقاد آنان را به سخره

می گیرد.

رشته ی تسبیح اگر بگسست معذورم بدار

دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود (۷۳)

در شب قدر اصبوحی کرده ام عیبم مکن

سر خوش آمد یار و جامی بر کنار طاق بود

(حافظ صبای حیاط و دوام خویش را از پیاله
می جوید و همگان را به می و معشوق و طرب فرا

می خواند و تمنا می کند که همه محصول زهد و علم
خویش را در کار چنگ و بریط و آواز سنبری کند و

حتی وصیت می کند.

پیاله بر کفتم بند تا سحر که عشق

به می زدل بپریم هول روز رستاخیز (۷۴)

حافظ صراحتا در قالب طنز و گاه ریشخند به
عارفان و عالمان انزجار و نفرت ابراز می کند، آنانی

که به سبب نابکاری بزرگترین خطا و اشتباه قلم
آفرینش محسوب می شوند.

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد (۷۵)

نتیجه:

در طول تاریخ کسانی هستند که ادعای اصلاح

مفاسد اجتماعی و تهذیب اخلاقی و انسانی را دارند و برای این هدف به شیوه طنز روی می آورند که از مصادیق بارز آن در ادب فارسی، حافظ است که غالب غزلیات او واکنشی است از احساس نامساعد و ناموافق او به وضعیت جامعه اش و نوعی اعتراض به ناعدالتی، فساد و تباهی تبعیض در جامعه و دهن کجی بر ذایل اخلاقی و از آنجا که فضای لازم و مطلوب برای ابراز واکنش جدی و معمولی در دوره حافظ فراهم نبوده، لذا، شاعر شیرین زبان فارسی، لسان الغیب، کوشیده است که احساسات خود را غالباً از مجرای طنز ابراز نماید. و دوران حکومت سخت گیرانه امیر مبارزالدین محمد که با تعصب و خشونت همراه بود، کام زندگی را به حافظ تلخ ساخته، به گونه ای که شاعر آزرده حال بیشترین غزل های آبدار خود را در مبارزه با ریاکاری و عوام فریبی، با لحنی نیش دار و گزنده و تلویحا خطاب به همین امیر ریاکار مظفری سروده و با کنایه و تمسخر او را «محتسب» خوانده است. تا آنجا که در بسیاری از ابیات خود با تظاهر به فسق، با دستگاه پر تزویر محتسب و همه عاملان نابکاری به مبارزه بر می خیزد. و نهایتاً این که لحن حافظ، لحن گزنده و تلخ و توأم با نیش خند است و حافظ کوشیده است با رندی و هوشیاری و فرزاندگی خویش، ضمن ترسیم وضعیت اجتماعی روزگار خویش، شیوه مبارزه تازه ای برای بر خورد با نابسامانی ها و بد اخلاقی های جامعه برگزیند که به سان سبک و شیوه شاعر او، هنرمندانه است.

منابع

- ۱- فرهنگ فارسی معین و لغت نامه، دهخدا، ذیل واژه.
- ۲- ژان پل سارتر، ادبیات چیست؟ ترجمه: مصطفی رحیمی، ص ۷۸.
- ۳- یحیی آرین پور، از صبا تا نیما، جلد (۲) ص ۳۶. 4-oxford Advanced hear ners dictionary oxford university press- 2005
- ۵- دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر غنی، چاپ زواره، ص ۲۰۵.
- ۶- نقشی از حافظ، علی دشتی، ص ۱۹۲.
- ۷- دیوان... پیشین... ص ۲۰۶.
- ۸- همان، ص ۱۹۶.
- ۹- همان، ص ۵۴.
- ۱۰- همان، ص ۲۲۸.
- ۱۱- همان، ص ۳۳۸.
- ۱۲- همان، ص ۱۰۹.

- ۱۳- فرهنگ اشعار حافظ، احمد علی زجایی بخارایی، مقدمه، صفحه ۱۵.
- ۱۴- دیوان...، ص ۳۳.
- ۱۵- همان، ص ۲۵۰.
- ۱۶- همان، ص ۱۸.
- ۱۷- همان، ص ۲۶۳.
- ۱۸- همان، ص ۳۷.
- ۱۹- همان، ص ۵۳.
- ۲۰- همان، ص ۳۱.
- ۲۱- همان.
- ۲۲- همان، ص ۲۴۲.
- ۲۳- همان، ص ۱۰۱.
- ۲۴- همان، ص ۱۸۳.
- ۲۵- ادبیات چیست، پیشین... ص ۱۱۹.
- ۲۶- دیوان...، ص ۲۸.
- ۲۷- عبدالحسین زرین کوب، شعر بی نقاب شعر بی فروغ، ص ۱۸۳.
- ۲۸- دیوان پیشین، ص ۲۳.
- ۲۹- همان، ص ۱۹۱.
- ۳۰- همان، ص ۲۰۱.
- ۳۱- همان، ص ۱۹۶.
- ۳۲- منوچهری مرتضوی، مکتب حافظ، ص ۴۵.
- ۳۳- کلیات زیباشناسی، ص ۴۵.
- ۳۴- دیوان...، ص ۴۵.
- ۳۵- همان، ص ۱۹۶.
- ۳۶- همان، ص ۳۳۲.
- ۳۷- همان، ص ۱۳۵.
- ۳۸- همان، ص ۴۸.
- ۳۹- همان، ص ۱۱۵.
- ۴۰- همان، ص ۱۰.
- ۴۱- همان، ص ۳۰.
- ۴۲- همان، ص ۵.
- ۴۳- همان، ص ۳۳۲.
- ۴۴- همان، ص ۳۳۱.
- ۴۵- دکتر غنی، تاریخ عصر حافظ، ص ۶۸.
- ۴۶- دیوان...، ص ۳۰.
- ۴۷- همان، ص ۳۳۴.
- ۴۸- همان، ص ۱۹۳.
- ۴۹- همان، ص ۳۶.
- ۵۰- همان، ص ۱۰۲.
- ۵۱- همان، ص ۸.
- ۵۲- همان، ص ۱۶۲.
- ۵۳- دیوان...، ص ۱۳۶.
- ۵۴- همان، ص ۲۵.
- ۵۵- همان، ص ۱۳۵.
- ۵۶- همان، ص ۸.
- ۵۷- همان، ص ۲۴۳.

- ۵۸- همان، ص ۵۹.
- ۵۹- همان، ص ۱۳۷.
- ۶۰- همان، ص ۵۰.
- ۶۱- همان، ص ۲۳.
- ۶۲- همان، ص ۴۵.
- ۶۳- همان، ص ۲۵۱.
- ۶۴- همان، ص ۱۷۸.
- ۶۵- همان، ص ۲۷۰.
- ۶۶- همان، ص ۲۷۱.
- ۶۷- همان، ص ۲۴۴.
- ۶۸- همان، ص ۵۹.

۶۹- عبدالحسین زرین کوب، با کاروان حله، ص ۲۸۲.

- ۷۰- دیوان...، ص ۲۹۰.
- ۷۱- همان، ص ۲۹۰.
- ۷۲- همان، ص ۲۷۳.
- ۷۳- همان، ص ۱۴۰.
- ۷۴- همان، ص ۱۸۰.
- ۷۵- همان، ص ۳۵.

منابع

- ۱- ادبیات چیست؟ ژان پل سارتر، ترجمه: مصطفی رحیمی، نشر راه نو، شماره ۳، ۱۳۷۶.
- ۲- از صبا تا نیما، یحیی آرین پور، جلد (۲)، چاپ پنجم، انتشارات گلشن، تهران، ۱۳۷۲.
- ۳- با کاروان حله، عبدالحسین زرین کوب، چاپ جاویدان، تهران، ۱۳۶۲.
- ۴- دیوان حافظ، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر غنی، چاپ زواره، تهران، ۱۳۸۲.
- ۵- شعر بی نقاب شعر بی دروغ، عبدالحسین زرین کوب، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۰.
- ۶- فرهنگ فارسی معین، دکتر محمد معینی، چاپ نهم، چاپخانه و صحافی سپهر، تهران، ۸۱.
- ۷- فرهنگ اشعار حافظ، احمد علی زجایی بخارایی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۶.
- ۸- کلیات زیباشناسی، بند تو کوچه، ترجمه: فؤاد روحانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱.
- ۹- لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۱.
- ۱۰- مکتب حافظ، منوچهر مرتضوی، انتشارات ستوده، تبریز، ۱۳۸۳.
- ۱۱- نقشی از حافظ، علی دشتی، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۸۱.